

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

مقدمه‌ای بر مبحث نبوت و درآمدی بر ضرورت دین

مبحث نبوت دو حوزه‌ی شناخته شده در کلام اسلامی دارد؛ یکی نبوت عامه و دیگری نبوت خاصه است. در نبوت عامه مسائل مشترک بین ادیان الهی مطرح می‌شود؛ مانند نیاز انسان به دین، فواید دین و خصوصیات مشترک انبیای الهی؛ اینها بحث‌هایی است که در حوزه‌ی نبوت عامه قابل طرح است و در حوزه‌ی نبوت خاصه مباحثی که اختصاصاً مربوط به پیغمبر اسلام ﷺ است، مانند اعجاز قرآن، اثبات حقانیت پیغمبر اکرم ﷺ یا ویژگی‌های اختصاصی پیغمبر اکرم ﷺ، مثل مسأله‌ی خاتمیت رسول الله ﷺ و امثال اینها مطرح می‌شود.

مباحثی هم جدیداً وارد حوزه‌ی کلام شده که بیشتر از جوامع غربی به سرزمین‌های اسلامی منتقل شده‌است؛ مانند بحث فهم متن دینی، بحث هرمنوتیک^۱ یا

^۱ Hermeneutics

بحث ماهیت‌وحی، حقیقت‌وحی و بحث تجربه‌ی دینی یا بحث پلورالیسم^۲ و تکثرگرایی و امثال این‌گونه بحث‌ها که ان‌شاءالله به آنها هم اشاراتی خواهیم داشت.

در بحث نیازبه دین به‌عنوان اولین بحث نبوت، از منظرهای مختلف می‌توان وارد شد. از یک منظر می‌توان به بعد فردی یا اجتماعی نیاز به دین نگریست؛ یعنی اولاً، فرد در رابطه با ابعاد فردی خودش چه نیازی به دین دارد و دوم، جامعه چه نیازی به دین دارد.

در دنیای امروز بعضی‌ها به‌طور مطلق منکر نیاز انسان به دین هستند و کلاً دین را نفی می‌کنند؛ بعضی دیگر دین را در بُعد فردی می‌پذیرند؛ مانند سکولاریست‌ها، اینها دین را به‌منزله‌ی یک امر شخصی و درونی قبول دارند؛ به‌عنوان عاملی که تأثیرات خوب روانی در انسان می‌گذارد؛ یا انسان را به اخلاقیات پایبندتر می‌کند؛ به انسان آرامش روحی می‌دهد و لذا یذخ خاص عرفانی و معنوی را در دسترس انسان قرار می‌دهد و اگر بخواهیم آخرت را هم وارد بحث کنیم، بهشت‌اخروی را هم برای انسان درپیش می‌آورد؛ اما برای جامعه، هیچ نیازی به دین قائل نیستند. گروه دیگری هم هستند که علاوه‌بر اینکه ضرورت دین را برای فرد باور دارند؛ جامعه را هم محتاج‌به دین می‌دانند و در ابعاد اجتماعی و مسائل سیاسی، اقتصادی، حقوقی و امثال آن هم برای دین نقش و رسالتی قائلند.

از منظری دیگر، در بحث نیازبه دین مسأله‌ی ضرورت دین و فواید دین مطرح می‌شود. ضرورت دین وقتی قابل‌طرح است که ما بتوانیم وجود نیازی را در انسان معرفی کنیم که تنها راه و راه منحصر به فرد برآورده شدن آن نیاز، دین باشد؛ اگر بتوانیم چنین نیازی را در انسان نشان دهیم؛ آن‌وقت می‌توانیم مدعی ضرورت دین شویم؛ چون این نیاز وجود

^۲ Pluralism

دارد؛ هیچ راهی هم جز دین برای پاسخگویی به آن نیست؛ پس ضرورت دین وقتی مطرح است که پاسخگویی به نیازی در انسان موردنظر ماست؛ که راه منحصر به فرد آن دین است؛ اما یک وقت بحث از فواید دین می‌کنیم؛ ممکن است نیازی در انسان باشد که راههای دیگری غیر از دین هم برای پاسخگویی به آن نیاز وجود داشته باشد؛ منتها راه دین، به دلایلی نسبت به راههای غیردینی ارجحیت دارد؛ آنجا می‌توانیم بگوییم فایده‌ها و مزیت‌های دین چیست؛ پس یک وقت صحبت از ضرورت دین و یک وقت صحبت از مزیت‌ها و فواید دین می‌کنیم.

در مجموعه بحث‌های نیاز به دین به عنوان اولین بحث نبوت، بحث را از ضرورت دین شروع می‌کنیم؛ که جدی‌ترین بُعد قضیه است. اثبات ضرورت دین، عمدتاً منوط به این است که ما زندگی اخروی انسان و همچنین ابعاد ملکوتی عالم را بپذیریم. از یک سو اگر انسان را همین جنبه‌ی ظاهری و طبیعی دنیوی او تلقی کنیم و جهان را هم همین جنبه‌ی محسوسش بدانیم و از سوی دیگر اگر حیات انسان را در دامنه‌ی بین تولد و مرگ محدود بدانیم و قائل به زندگی اخروی نباشیم، اثبات ضرورت دین، کاری بسیار دشوار و شاید نشدنی است؛ یعنی اگر همه‌ی امور ما بین تولد و مرگ است و همه‌ی ابعاد وجودی ما هم همین جنبه‌های ظاهری است؛ اثبات اینکه دین ضروری است و هیچ چاره‌ای جز رفتن به سمت دین وجود ندارد، واقعاً کار بسیار دشواری است و شاید نشدنی باشد.

وقتی می‌توان از ضرورت دین سخن گفت که از یک طرف ابعاد ملکوتی عالم و آدم پذیرفته شده باشد و رسیدن انسان به قلّه‌های بلند کمالات معنوی مطرح باشد و از طرف دیگر جهان آخرت و زندگی اخروی هم برای انسان مطرح باشد و این اعتقاد نیز در میان

باشد که زندگی اخروی انسان که زندگی جاودانه‌اش است، متأثر از شیوهی عملکرد دنیوی اوست. آن وقت این سؤال پیش می‌آید که ما عملکردهای دنیوی‌مان را چگونه سازماندهی کنیم و سامان دهیم که تأثیر معنوی آن نیل ما به قلّه‌های بلند کمالات معنوی باشد و تأثیر اخروی آن، نیل ما به بهشت جاویدان باشد؛ یعنی این سؤال مطرح می‌شود که در دنیا چگونه باید رفتار کنیم و چگونه باید فعالیت‌های فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ابعاد مختلف فعالیت‌های زندگی فردی و اجتماعی‌مان را تنظیم کنیم که تأثیر این‌گونه رفتارها هم نیل ما به قلّه‌های بلند کمال معنوی و هم نیل ما به سعادت جاودان اخروی باشد. اینجاست که از ضرورت دین می‌توان صحبت کرد. علت آن هم این است که هیچ مکتبی غیر از دین، اصلاً وارد این بحث نشده است که ادعا کند که بیاید من به شما بگویم که چگونه رفتار کنید تا در آخرت به بهشت بروید؛ هیچ مکتبی مدعی این نیست؛ مکاتب زیادی داریم می‌گویند بیاید به شما بگوییم چگونه رفتار کنید تا اقتصاد شکوفایی پیدا کنید؛ تا حکومت مطلوبی پیدا کنید؛ تا امنیت‌قضایی مطلوبی در جامعه‌ی شما مطرح شود؛ مکاتب زیادی داریم که مدعی این‌گونه بحث‌ها هستند؛ اما هیچ مکتبی جز دین نمی‌گوید بیاید من به شما بگویم چگونه رفتار کنید؛ تا بعد از مرگ به بهشت بروید. بنابراین وقتی می‌توان از ضرورت دین سخن گفت که ما زندگی اخروی انسان را قبول کرده باشیم و پذیرفته باشیم که شکل زندگی اخروی که زندگی جاودان است، متأثر از نوع رفتارهای ما در این دنیاست؛ آن وقت راه منحصر به فرد ساماندهی رفتارهای دنیوی ما به گونه‌ای که منجر به سعادت اخروی شود را فقط دین معرفی می‌کند؛ آنجاست که از ضرورت دین می‌توان سخن گفت.

یک سؤال دیگر که شاید بد نباشد در مقدمه‌ی بحث به آن پردازم، این است که چه شد که بشر به سمت دین آمد. روانشناس‌ها معتقدند که احساسی در همه‌ی انسان‌ها، اعم از انسان‌های مذهبی و غیرمذهبی وجود دارد؛ که تعبیرهای مختلفی از آن کرده‌اند؛ آن را احساس استعلاء یا غم‌غربت یا بی‌قراری در این عالم نامیده‌اند؛ مثل "گابریل مارسل"^۳ که این تعبیر را به‌کار برده‌است. مقصود آنها چیست؟ در انسان آرزوها و خواسته‌هایی وجود دارد؛ همه‌ی انسان‌ها چه مادی، چه معنوی، چه مذهبی و چه غیرمذهبی در این آرزوها و خواسته‌ها مشترکند؛ آرزوها و خواسته‌هایی که یقیناً در زندگی دنیوی قابل‌تأمین نیست. همه‌ی انسان‌ها آرزومندند که همیشه جوان و شاداب بمانند و هیچ‌وقت پیر، فرتوت، مریض و از کارافتاده نشوند؛ این آرزو در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد؛ ولی می‌بینیم که این آرزو در زندگی دنیوی ما قابل برآورده‌شدن نیست؛ این یک واقعیت است که در زندگی دنیوی با بالا رفتن سنمان پیر، فرتوت، ضعیف و بیمار می‌شویم؛ همه‌ی انسان‌ها دوست دارند که هیچ‌وقت نمیرند؛ این آرزوی همه است؛ لذا وقتی کسی مریض می‌شود، بلافاصله پیش دکتر می‌رود که نکند این مریضی من را از پای در بیاورد؛ همه طالب این هستند که نمیرند؛ اما نمردن در زندگی دنیوی یک آرزوی برآورده‌نشده‌ی است و مرگ به‌عنوان یک واقعیت برای همه‌ی انسان‌ها وجود دارد؛ همه‌ی انسان‌ها دوست دارند که بیمار نشوند؛ همه‌ی انسان‌ها آرزو دارند شرایط زندگی به‌گونه‌ای باشد که همیشه برخوردار باشند؛ همیشه مرفّه باشند؛ محرومیت در زندگی نباشد؛ فقر نباشد؛ اما اینها واقعیت‌هایی است که در زندگی دنیوی وجود دارد؛ همه‌ی انسان‌ها آرزومندند که در شرایطی زندگی

^۳ Gabriel Marcel

کنند که کسی به آنها زور نگوید؛ کسی به آنها ظلم نکند؛ این آرزوها در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد و در زندگی دنیوی قابل برآورده‌شدن نیست؛ پس این نشان می‌دهد که گویا انسان‌ها طالب زندگی در شرایطی متعالی‌تر از شرایط زندگی دنیوی هستند؛ دلشان می‌خواهد در شرایطی زندگی کنند که آنجا مرگ نباشد؛ پیری نباشد؛ بیماری، فقر، ظلم و امثال اینها نباشد؛ انسان‌ها سطح بالاتری از حیات و شرایط زندگی را طالبند؛ به این احساس، احساس استعلاء می‌گویند؛ یعنی طلب‌علو، طلب یک زندگی متعالی‌تر داشتن؛ لذا در دنیا جا نمی‌افتند؛ راحت نیستند؛ یعنی شرایط دنیا ارضایشان نمی‌کند؛ مثل اینکه اهل جای دیگری بوده‌اند و الآن در یک دیار غربت زندگی می‌کنند؛ اهل جای دیگری بودند که این آرزوها آنجا برآورده‌شدنی بود؛ حالا در سرزمین غربتی افتاده‌اند که این خواسته‌هایشان تأمین نمی‌شود؛ لذا بی‌قرارند؛ اینجا راحت نیستند.

این خصوصیت روانی در انسان را، هم متفکرین و فلاسفه‌ی الهی باور دارند، هم متفکرین و فلاسفه‌ی مادی؛ منتها تفسیری که روی این خصوصیت روانی می‌گذارند، با هم فرق می‌کند.

"ژان پل سارتر"^۴ یکی از فلاسفه‌ی معاصر فرانسوی است؛ ایشان اگزیستانسیالیست^۵ است و ماتریالیست^۶ هم هست؛ منکر خدا، قیامت، روح، دین و امثال اینها است؛ فلاسفه‌ی مادی مانند ژان پل سارتر وقتی به احساس استعلاء، به این غم غربت و بی‌قراری انسان می‌رسند،

۴. Jean-Paul Sartre

۵. Existentialist

۶. Materialist

تفسیری که از آن می‌کنند این است که می‌گویند در انسان آرزوهایی وجود دارد که هیچ راهی برای برآورده شدن این آرزوها وجود ندارد. چون آنها به زندگی اخروی قائل نیستند؛ می‌گویند انسان طالب زندگی جاودان و نمردن است و این امکان‌پذیر نیست؛ طالب پیر نشدن و فرتوت نشدن است و این امکان‌پذیر نیست؛ خواسته‌ها و آرزوهایی در انسان قرار داده شده است که راهی برای برآورده شدن آن خواسته‌ها وجود ندارد. از اینجا نتیجه می‌گیرند که این عالم، عالم پوچ و بی‌حسابی است؛ درحقیقت پوچی و بی‌هدفی عالم را نتیجه می‌گیرند؛ مثل اینکه در شما احساس تشنگی وجود داشته باشد؛ ولی آبی در عالم وجود نداشته باشد؛ که این نیاز را برطرف کند؛ این نشان می‌دهد که این عالم، عالم بی‌حسابی است؛ لذا فلاسفه‌ی مادی از این خصوصیت روانی انسان نتیجه گرفته‌اند که این عالم، عالم پوچی است؛ به دلیل اینکه خواسته‌هایی در انسان قرار داده شده است که هیچ راهی برای برآورده شدن آن خواسته‌ها وجود ندارد. اما در برابر اینها فلاسفه‌ی الهی چون معتقدند که این عالم آفریده‌ی خدای حکیم است و خدای حکیم هم کار بی‌هوده و عبث نمی‌کند، می‌گویند خدا است که این خواسته‌ها را در نهاد انسانها قرار داده است و خدای حکیم خواسته‌ای را در انسان قرار نمی‌دهد که راهی برای برآورده شدن آن خواسته وجود نداشته باشد؛ پس حال که چنین خواسته‌هایی در انسان قرار داده شده است؛ می‌توان نتیجه گرفت که یقیناً راهی برای برآورده شدن این خواسته‌ها هم وجود دارد. اما این خواسته‌ها در زندگی دنیوی که یقیناً برآورده‌شدنی نیست و کسی در دنیا جاودانه عمر نخواهد کرد؛ پس قطعاً بعد از زندگی دنیوی یک مرحله‌ی دیگر از زندگی برای انسانها وجود خواهد داشت؛ که در آنجا این آرزوها قابل برآورده شدن باشد؛ یعنی زندگی بدون

مرگ، زندگی بدون ظلم، زندگی بدون محرومیت، بدون رنج، سختی و امثال اینها و از همین جا به وجود جهان آخرت و زندگی اخروی انسان پی برده‌اند.

در نتیجه از این احساس دو نوع تفسیر شد؛ فلاسفه‌ی مادی نتیجه گرفتند که این عالم، عالمی پوچ است؛ چون آرزوهایی در انسان وجود دارد که هیچ راهی برای برآورده شدنش نیست؛ اما فلاسفه‌ی الهی نتیجه گرفتند که اتفاقاً این آرزوها خودش علائمی است که به ما خبر می‌دهد که مرحله‌ی متعالی‌تری بعد از زندگی دنیوی در پی خواهد بود؛ که زندگی اخروی انسان است.

وقتی که زندگی اخروی انسان پذیرفته شد، این سؤال مطرح می‌شود که حال که ما زندگی اخروی را در پیش داریم، در دنیا باید چگونه رفتار کنیم که نتیجه‌ی رفتارهای ما در دنیا یعنی افکار، روحیات، عقاید، خلیات و کارهای ما، یک زندگی شیرین اخروی شود. همان‌طور که گفتیم، تنها مکتبی که مدعی این است که می‌تواند به این سؤال جواب دهد، دین است و هیچ مدعی دیگری در این عالم وجود ندارد که به شما بگوید بیایید من به شما یاد بدهم که در دنیا چگونه رفتار کنید که بعد از مرگ به بهشت بروید. علت استقبال بشر از انبیای الهی نیز همین بود؛ چون این آرزوها در همه‌ی انسان‌ها بود؛ اما هیچ‌کس به بشر نمی‌گفت بیایید من به شما یاد بدهم چگونه رفتار کنید؛ تا به این آرزوهایتان برسید. وقتی انبیا آمدند و سخن از این گفتند، بشر احساس کرد که آنها از همان چیزهایی که من آرزویش را داشتم؛ حرف می‌زنند؛ این پیغمبر حرف دل من را می‌زند؛ لذا آن حرف برایش خیلی حرف‌جذاب شد و به سمت انبیا روی آورد. علت روی آوردن بشر به سمت انبیای الهی همین بود.

سؤال این است که آیا راه رفتن به سمت انبیا و پذیرش دین الزاماً منحصر است به اینکه ما برهان‌ها و استدلال‌های عقلی را بررسی کنیم؟ پاسخ این است که نه، واقعاً تنها راه متدین شدن و پذیرفتن پیامبران این نیست که ما به برهان‌های عقلی رجوع کنیم. تعداد زیادی از انسان‌های دنیا بدون این برهان‌های پیچیده‌ی کلامی، فلسفی و امثال آن، پیرو دین شدند. با آن ضمیر پاکی که داشتند احساس کردند حرف انبیا، حق است؛ طعم حقیقت دارد و حرف کاملاً دلنشینی است و با فطرت آنها می‌خواند؛ لذا بدون اینکه خودشان را درگیر برهان‌های پیچیده‌ی عقلی، کلامی و فلسفی ضرورت‌دین کنند، پیرو انبیا شدند؛ اما همه‌ی انسان‌ها این‌گونه نیستند؛ در بین انسانها، افرادی وجود دارند که جز با اتکا به استدلال‌های قوی عقلی حاضر نیستند از سخنی تمکین کنند؛ لذا برای این گروه یقیناً ضرورت دارد که ما برهان‌های عقلی قوی‌یی را برای نیاز به دین و ضرورت پیروی از دین و انبیای الهی ارائه کنیم؛ این گروه راه منحصر به فرد پیرویشان از دین، آگاهی از استدلال‌های عقلی است؛ اما گروه اولی هم که بدون این برهان‌ها به گواهی دل و فطرتشان انبیا را پذیرفته‌اند، این‌گونه نیست که یادگیری این برهان‌ها برای آنها هیچ فایده‌ای نداشته باشد. درست است که آنها در اصل متدین شدن متکی به برهان نبودند؛ اما اگر این برهان‌ها را بدانند در تدینشان مستحکم‌تر و ثابت‌قدم‌تر می‌شوند؛ چه بسا همین انسانی که به گواهی دل و به دلالت دل دین را پذیرفته است، یک آدم شیطان به او برخورد کند و چند شبهه‌ی قوی عقلی مطرح کند و او چون نمی‌تواند جواب شبهه‌ها را بدهد خودش هم دچار شک و تزلزل در تدینش شود؛ در حالی که اگر این برهان‌ها را یاد می‌گرفت، این شبهات در او تأثیر منفی نمی‌گذاشت؛ یا اینکه نه، از این هم بالاتر انسانی که دین را به گواهی دل

پذیرفته است؛ دلش می‌خواهد دوستش یا شخص دیگری را به دینداری دعوت کند؛ چه بسا دوستش یا آن شخص دیگر به این راحتی دین را نپذیرد و بخواهد برایش استدلال بیاورند. بنابراین اگر بخواهد که دیگری را به سمت دین دعوت کند، آنجا نیازمند است که استدلالها و برهانهای عقلی ضرورت دین را بداند. بنابراین این گونه نیست که این گروه هم هیچ فایده‌ای از یادگیری استدلالها و برهانهای عقلی که در زمینه‌ی ضرورت دین مطرح است نبرند. براین اساس می‌خواهیم وارد بحث شویم و نمونه‌هایی از استدلالهای عقلی که در بحث ضرورت دین وجود دارد را بررسی کنیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم